

بررسی معانی و دلایل مشروعیت تقلید

محمدصادق یوسفی مقدم

عضوهیئت علمی و پژوهشگر پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

چکیده

در این مقاله پس از معنا شناسی تقلید به دلایل مشروعیت تقلید از فقیهان پرداخته شده است، آنگاه به واکاوی شرایط مفتی و مقلد همت گماردیم و در نهایت موضوع تقلید از چند صاحب نظر، با فرض وجود چند اعلم در حوزه های مختلف فقه، مورد توجه قرار گرفته است و دلایل اعتبار تقسیم تقلید میان چند اعلم بیان شده است.

کلیدواژه‌ها: تقلید، فقیهان، مشروعیت تقلید، شرایط مفتی و مقلد، تقسیم تقلید

تقلید در لغت

تقلید به معنای آویختن چیزی بر چیزی و محکم کردن آن است.^۱ اهل لغت برای آن معنای دیگری نیز یاد کرده‌اند؛ مانند نهادن چیزی بر گردن دیگری؛^۲ واگذاری سرپرستی کاری به کسی و الزام او بر آن کار (تقلید العامل)؛^۳ آراستن زن با گردن‌بند (تقلید المرأة)؛^۴ حمایل کردن و به گردن آویختن شمشیر (تقلید السیف)؛^۵ و...

با تأمل در این تعریف‌ها، درمی‌یابیم که همه این موارد در حقیقت از مصادیق معنای یاد شده‌اند. (آویختن چیزی بر چیزی و محکم کردن آن)

تقلید در اصطلاح

برای واژه تقلید سه اصطلاح وجود دارد که هر یک از آنها به معنای ویژه‌ای اشاره دارد. در این نوشتار هر یک از سه اصطلاح یاد شده به صورت مختصر مورد بررسی قرار می‌گیرد تا خواننده محترم بتواند با دانستن معنای آن سه اصطلاح، اصطلاح مورد نظر خود را بشناسد و آنان را با یکدیگر خلط نکند؛ و اما آن سه اصطلاح عبارتند از: الف) تقلید در عرف و اجتماع ب) تقلید در حج ج) تقلید در عقاید و احکام عملی.

الف) تقلید اجتماعی یا جامعه‌پذیری^۶

یکی از معنای اصطلاحی تقلید، پیروی از سنت‌ها، ارزش‌ها، فرهنگ‌ها و الگوهای اجتماعی است که از آن به جامعه‌پذیری یاد می‌کنند، چنانکه در تعریف جامعه‌پذیری آمده است:

جامعه‌پذیری، جریانی است که الگوها، مفاهیم اجتماعی، ضوابط رفتاری، زبان، ارزش‌های فرهنگی و هنجارهای گروهی را به افراد جامعه انتقال می‌دهد.^۷

همسازی و هم‌نوایی فرد با سنت‌ها، ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی، تعبیری دیگر از تقلید اجتماعی است. شاید بتوان آنچه به عنوان «اصطلاح عام تقلید» آمده است را تعبیری دیگر از جامعه‌پذیری دانست، چه آنکه در تعریف اصطلاح عام تقلید، آمده است:

تقلید عبارت است از: هم‌رنگی با جماعت و پیروی محض از دیگران در مسائل اجتماعی و اخلاقی، بدون تصمیم‌گیری مستقل و مسئولانه.^۸

برخی تقلید را پدیده‌ای اجتماعی دانسته و اجتماع بدون تقلید را غیرممکن پنداشته‌اند، به باور آنان تحولات اجتماعی، از رهگذر تقلید تحقق می‌یابد؛ زیرا افراد جامعه، از آنچه تازه و خیره‌کننده است تقلید می‌کنند.^۹

ب) تقلید در حج

اصطلاح دیگر رایج در مورد تقلید، اصطلاح تقلید در حج است، که آن را چنین تعریف کرده‌اند؛ آویختن نشانه‌ای به گردن قربانی تا روشن شود که آن حیوان، برای قربانی در حج است.^{۱۰}

فقیهان شیعه گفته‌اند:

«در تحقق احرام حج قرآن، حاجی مخیر است از میان احرام به تلبیه، اشعار هدی و یا تقلید هدی، یکی را انجام دهد و هر کدام را انجام داد، احرام وی منعقد می‌شود و

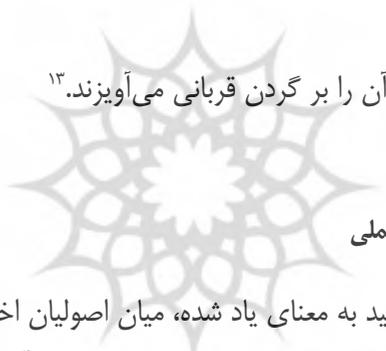


در تحقق احرام به تقلید هدی، قربانی کننده باید بر قربانی خود چیزی که با آن نماز خوانده، بیاویزد تا دانسته شود که آن، قربانی صدقه است.^{۱۱}

در قرآن مجید از این اصطلاح، آشکارا یاد شده و به رعایت احکام آن در ضمن احکام حج تأکید گردیده است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهَدْيَ وَلَا الْقَلَائِدَ ^{۱۲}
ای مؤمنان! شعارها و حدود الهی، حکم ماه حرام و قربانی‌های بی‌نشان و نشان‌دار را حلال ندانید.

قلائد، جمع قلاده است که آن را بر گردن قربانی می‌آویزند.^{۱۳}



ج) تقلید در عقاید و احکام عملی

درباره تعریف اصطلاحی تقلید به معنای یاد شده، میان اصولیان اختلاف نظر است، برخی تقلید را یاد گرفتن فتوا و عقیده فقیه با هدف به کار بستن آن دانسته‌اند. از این رو، تقلید را به «گرفتن فتوای دیگری بدون مطالبه دلیل^{۱۴} و یا بدون شناخت آن»^{۱۵} تعریف کرده‌اند. گروهی تقلید را تنها التزام عملی مکلف به قول مجتهد می‌دانند هر چند تاکنون به فتوای او عمل نکرده و یا رأی و عقیده او را یاد نگرفته باشد. بر این اساس، تقلید به «التزام عملی به فتوای دیگری» تعریف شده است.^{۱۶} چه اینکه التزام ذهنی به آن فتوا داشته یا نداشته باشد.^{۱۷} برخی دیگر نیز تقلید را خود عمل به فتوای مجتهد می‌دانند بی‌آنکه دلیل آن نزد مقلد روشن باشد. از این رو، تقلید را به «عمل به نظر دیگری بدون حجت»^{۱۸} و یا «عمل مستند به رأی غیر»^{۱۹} تعریف کرده‌اند.

گوناگونی بیان در تعریف‌های یاد شده، آثار علمی و عملی روشنی دارد و فقیهان نیز آن را به تفصیل یاد کرده‌اند، هر چند برخی تلاش دارند اختلاف در تعریف‌های یاد شده را بر اختلاف در تعبیر حمل کنند.^{۲۰}

حق این است که تقلید، مطابقت عمل مکلف با فتوای فتوا دهنده است، یعنی ریشه آن عمل خارجی مکلف است و قیودی مانند التزام عملی، اخذ فتوا و ... در معنای تقلید نقشی ندارد، بلکه از مقدمات عمل مقلد است نه از مقومات مفهوم تقلید.^{۲۱} از این رو، برخی گفته‌اند: مقلد عمل خودش را بر گردن فتوا دهنده می‌آویزد.^{۲۲} کنایه از اینکه اگر آن عمل اشکال داشته باشد، فتوا دهنده پاسخگوی آن نزد خداست.

همچنین برخی گفته‌اند: به پیروی مکلف از مجتهد، تقلید گفته می‌شود؛ زیرا تقلید کننده، کار خود را از جهت مطلوب و یا مبعوض بودن در نزد خداوند و نیز از جهت درست و یا نادرست بودن، بر عهده مجتهد می‌گذارد.^{۲۳}

در آیات قرآن به این معنا توجه شده است چنانکه معنای سخن خداوند در جمله *لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ*^{۲۴} - که فقیهان از آن وجوب تقلید را استفاده کرده‌اند تأیید کننده این است که تقلید، مربوط به مقام عمل است؛ زیرا آیه شریفه بر وجوب حذر دلالت دارد و حذر در لغت به معنای پرهیز و دور شدن از چیز زیان رسان است^{۲۵} و آن عملی اختیاری و خارجی است نه امری درونی و قلبی.^{۲۶} چنانکه از موارد کاربرد حذر نیز به دست می‌آید که حذر، عنوان دیگری است برای عمل و معنایش محافظت از واقع شدن در مهلکه و دیگر امور ترسناک است که با عمل به فتوا و انذار محقق می‌شود.^{۲۷} بنابراین، تعریف‌هایی که تقلید را به عمل مقلد مربوط دانسته به ظاهر آیات قرآن نزدیک‌تر است و از این روایات نیز به دست می‌آید که تقلید مربوط به مقام عمل است.^{۲۸}

امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

کسی که بدون علم و هدایت الهی فتوا بدهد، مورد لعن خدا و فرشتگان قرار می‌گیرد. ... و گناه کسی که به فتوای او عمل کرده است بر عهده او خواهد بود (... و لحقه وزر من عمل بفتیاه)^{۳۹}

بنابراین، در تعریف تقلید که مربوط به عمل خارجی است، به کارگیری واژه‌هایی که حکایت از افعال قلبی می‌کنند، درست نیست؛ زیرا لازمه آن، سنخیت نداشتن میان صفت و موصوف است، همان‌گونه که به کارگیری واژه‌هایی چون «اخذ فتوا» در تعریف تقلید، با واقعیت آن که عمل خارجی است، مناسبت ندارد، بلکه آن تعبیرها در حقیقت از مقدمات تقلید به شمار می‌آید.^{۳۰}

اما تعریف تقلید به^{۳۱} عمل مستند به فتوای دیگری «العمل استناداً إلی فتوی الغیر» که برگرفته از تعریف تقلید در نهاییه الدرر^{۳۲} است، هر چند تعریف مناسب‌تری از دیگر تعریف‌هاست؛ اما جامعیت لازم را ندارد؛ چون شامل عمل صحیح مکلفی که به صورت قهری و بدون استناد وی، بر فتوای مجتهدی منطبق شده است نمی‌شود؛ چرا که در مفهوم استناد که در تعریف بالا آمده قصد و اراده نهفته است و حال آنکه مکلف یاد شده، اراده نکرده است که بر اساس فتوای فتوا دهنده کاری را انجام دهد، بلکه تطبیق کار او با فتوای فتوا دهنده، قهری و بدون اختیار وی بوده است.

از این رو، بهتر است که در تعریف تقلید گفته شود: «تقلید، موافقت عمل مکلف با فتوای غیر بدون درخواست دلیل است». این تعریف افزون بر آنکه اشکال‌های تعریف‌های گذشته را ندارد، با آن صورتی که مکلف، کار خود را از روی قصد با فتوای فتوا دهنده تطبیق داده و نیز با صورتی که کار وی بدون قصد با فتوای

فتوادهنده تطبیق یافته، سازگار است.

اشکال: صاحب کفایه اشکال کرده است بر اینکه چون تقلید، بر عمل سبقت دارد، نمی‌توان تقلید را به خود عمل تفسیر کرد؛ زیرا لازمه‌اش این است که عمل مکلف بدون تقلید باشد.^{۳۳}

پاسخ: این اشکال وارد نیست؛ زیرا حق این است که تقلید، همان کار مکلف است. آنچه بر تقلید مقدم است مراجعه به فقیه، گرفتن فتوا و رجوع به کتاب‌هایی است که فتوای فقیهان در آن است و این موارد از مقدمات تقلید است.

از تقلید در احکام عملی، به تقلید در فروع،^{۳۴} یا تقلید در سمعیات،^{۳۵} نیز یاد می‌شود. همچنین در اصطلاح فقیهان به مجتهدی که از او تقلید می‌شود، مقلد (به فتح لام) و به کسی که از وی تقلید می‌کند مقلد (به کسر لام) می‌گویند^{۳۶} و به مسائل و موضوعاتی که مورد تقلید واقع می‌شود مقلد فیه، گفته می‌شود.^{۳۷}

دلایل مشروعیت تقلید از فقیهان

در صورتی که مکلف نمی‌تواند به ملکه اجتهاد دست یابد و قادر نیست طبق احتیاط عمل کند و یا آنکه توانایی بر هر دو را دارد؛ ولی به میل خود آن دو راه را انتخاب نکرده است، بر وی واجب است که از فقیه جامع شرایط پیروی کند و از آن راه احکام شرعی خود را انجام دهد. فقیهان برای اثبات جواز تقلید، دلایل گوناگونی آورده‌اند که ما در این نوشته به بررسی کوتاه آنها می‌پردازیم و به دلیل شرافت قرآن، بررسی دلائل قرآنی را مقدم می‌داریم:

قرآن

۱. برخی از فقیهان^{۳۸} از آیه نَفَر^{۳۹}، جواز تقلید را استفاده کرده‌اند، توضیح اینکه آیه نفر درصدد بیان این نکته است که وقتی جهاد با کافران پیش می‌آید لازم نیست که همه مسلمانان در آن شرکت کنند:

وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً ۚ بَلْكَه هَنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه می‌ماند باید از هر قومی گروهی به مدینه بیایند و احکام و معارف دینی را از آن حضرت بیاموزند:

فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ ۚ و سپس در بازگشت آن را به اقوام و نزدیکان خود آموزش دهند:

وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ ۚ و مسلمانان و خویشاوندان نیز ملزم به پذیرش سخن و نظر آنان هستند:

لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ ۚ آیه مزبور در مقام بیان وجوب آموختن احکام از رسول خدا صلی الله علیه و آله است، ولی غرض اصلی آیه، این است که در همه زمان‌ها، مسلمانان موظف به یادگیری و عمل به احکام اسلامند، مرجع احکام در مرحله نخست معصومان علیهم‌السلام و در صورت عدم دسترسی به آنان، عالمان و خبرگان احکام اسلام هستند. از همین رو، برخی از فقیهان هر چند در مرحله نخست، آیه شریفه را بر اصول عقاید منطبق دانسته‌اند؛ ولی در نهایت پذیرفته‌اند که آیه یاد شده بر وجوب عمل به فتوای فقیه نیز دلالت دارد.^{۴۱}

برخی از آیه مزبور، سه حکم را استفاده کرده‌اند: یکی وجوب بیان فتوا از جانب فقیه؛

دوم معتبر بودن فتوای فقیه از نظر شارع و سوم واجب بودن تقلید بر مقلد.

اما دلالت آیه بر وجوب فتوا از سوی فقیه از آن روست که جمله **وَلْيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ** امر به واجب بودن انذار است و انذار از سوی مجتهد با فتوای وی به حرام بودن محرمات الهی و یا واجب بودن واجبات الهی، تحقق پیدا می‌کند. بر این اساس، اگر مجتهدی فتوا دادن را ترک کند، سزاوار عقوبت است.

و اما دلالت آیه بر معتبر بودن انذار و فتوای فقیه، از آن روست که جمله **لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ** بر واجب بودن پروا دلالت دارد و اگر فتوا و انذار فقیه حجت شرعی نباشد مقتضی برای واجب بودن پروا وجود ندارد و اگر مقتضی نباشد واجب بودن پروا و حذر معنا نمی‌یابد. بنابر این، واجب بودن پروا به هنگام انذار فقیه، مستلزم اعتبار یقینی انذار است.

اما دلالت آیه بر وجوب تقلید از آن روست که آیه بر واجب بودن پروا داشتن از انذار دلالت دارد و لازمه پروا داشتن عمل به انذار و فتوای فقیه است.^{۴۲}

برخی ادعا کرده‌اند که بر اساس آیه یاد شده جواز پیروی از سخن فقیه، صورتی را شامل می‌شود که مقلد از گفته مجتهد، علم پیدا کند که آنچه وی می‌گوید، حکم شرعی است. پس اگر مقلد از گفتار فقیه، علم پیدا نکند، نمی‌تواند به فتوای او عمل کند؛ ولی این ادعا با اطلاق آیه شریفه مخالف است؛ زیرا آیه اطلاق دارد و شامل صورت علم نداشتن مقلد نیز می‌شود؛^{۴۳} یعنی مقلد می‌تواند از مرجع خود پیروی کند، چه اینکه به حکم خدا بودن فتوای وی علم پیدا کند و چه برای او علم حاصل نشود.

برخی برای جواز تقلید به آیه یاد شده اینگونه استدلال کرده‌اند که خدا در این آیه،



هجرت برای تفقه را به برخی از افراد مسلمان واجب کرده است نه بر همه مسلمانان. از این رو، هجرت برای تفقه، واجب کفایی است؛ یعنی بر گروهی از مسلمانان واجب است که تفقه کنند نه بر همه آنان:

وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ... حال که هجرت برای تفقه واجب عینی نیست، یعنی خداوند بر همگان هجرت را واجب نکرده است در نتیجه باید برای کسانی که هجرت نمی‌کنند و امکان یادگیری احکام شرعی را ندارند، تقلید جایز باشد.^{۴۴} وگر نه لازمه‌اش این است که برخی از مسلمانان نتوانند به وظایف شرعی خود عمل کنند.

۲. از جمله آیاتی که بر جواز پیروی از متخصص احکام شرعی آورده شده^{۴۵} آیه سؤال از اهل ذکر است^{۴۶} که خداوند در آن دستور می‌دهد، اگر نمی‌دانید از اهل ذکر پرسید:

فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ «ذکر» در آیه به معنای علم و «اهل ذکر» همان اهل علم است.

هر چند در روایات، اهل ذکر به امامان معصوم علیهم السلام یا عالمان یهود^{۴۷} تفسیر شده است؛ اما مفهوم وسیع آن، همه آگاهان معارف دینی را شامل می‌شود؛ زیرا نزول آیه در موردی خاص و یا تعیین اکمل مصادیق برای آیه سبب اختصاص به آن مورد و مصداق نمی‌شود.^{۴۸} پس اهل ذکر همه کسانی را شامل می‌شود که در معارف دین تخصص دارند.

روشن است که منظور از واجب بودن سؤال در آیه شریفه تنها برای یادگیری نیست، بلکه منظور اصلی از پرسش، یادگیری و عمل طبق معنای پاسخ آن است. در حقیقت

یادگیری و پرسش از مقدمات عمل به حکم شرعی و فتوای فقیه است.

ممکن است ادّعا شود که جواز عمل به گفته اهل ذکر مقید است به صورتی که مقلد از فتوای اهل ذکر، علم به واقع پیدا نکند، پس اگر از گفته وی علم به واقع پیدا نکند، عمل وی به قول اهل ذکر، جایز نیست و چون مقلد از سخن فقیه، علم به واقع پیدا نمی‌کند، بر اساس آیه یاد شده نمی‌تواند از او پیروی کند، پس این آیه نمی‌تواند دلیلی بر جواز تقلید از اهل ذکر باشد.

ممکن است جمله *إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ* به عنوان تأیید ادّعای یاد شده، مورد استناد قرار گیرد، بدین صورت که خدا می‌فرماید: از اهل ذکر پرسید، اگر نمی‌دانید؛ معنای آیه این است که سؤال از اهل ذکر، برای رسیدن به علم است، حال آنکه مقلد با پیروی از اهل ذکر، به علم دست پیدا نمی‌کند.

پاسخ این است که این ادّعا مخالف اطلاق آیه است، چنانچه نظر برخی از فقیهان، این است که آیه اطلاق دارد و صورت عالم نشدن مقلد به واقع را نیز شامل می‌شود؛^{۴۹} یعنی در حقیقت معنای آیه این است که شما اگر احکام شرعی خود را نمی‌دانید از اهل ذکر پرسید تا بتوانید به وظیفه شرعی خود عمل کنید؛ چه اینکه از گفته فقیه، علم به واقع پیدا کنید و چه علم پیدا نکنید. از این رو، مقلد کسی است که پس از پرسش هر چند به وظیفه شرعی خود آگاه می‌شود؛ ولی لزوماً علم به واقع پیدا نمی‌کند.

افزون بر آن معنای آیه این است که سؤال کنید تا به وظیفه خود، عالم شوید. روشن است که مقلد با سؤال از اهل ذکر، به وظیفه‌اش آشنا و عالم می‌شود.

۳. از جمله آیات دیگری که می‌توان برای لزوم تقلید استدلال کرد آیاتی است که

در آنها به پیروی از آنچه خدا نازل کرده دستور داده شده است؛ مانند: اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ^{۵۰} با این توضیح که پیروی از آنچه خدا نازل کرده، برای مکلف از سه حال خارج نیست: یا باید عمل وی از روی اجتهاد باشد؛ یا به احتیاط عمل نماید و یا تقلید کند. روشن است در صورتی که مکلف نتواند حکم شرعی را از آنچه خدا نازل کرده است اجتهاد کند و احتیاط نیز بر وی مشکل باشد باید برای عمل به آنچه خدا نازل کرده از کسانی که خبره‌اند تقلید کند.

۴. یکی از آیاتی که بر لزوم مراجعه به خبره و اعتبار نظر فقیه، دلالت دارد، آیه ۱۴ سوره فاطر است.

وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ آیه یاد شده، خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله در صدد بیان آن است که خداوند بهترین خبیر است؛ زیرا صلاح و فساد، منافع و مضار و حقیقت اشیاء را می‌داند^{۵۱} ولی جمله وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ در مقام تعلیل و تعمیم است و دلالت به حجیت و اعتبار نظر هر خبیری دارد. تعمیم جمله یاد شده در حدی است که به صورت ضرب المثل درآمده است؛ بر این اساس آیه یاد شده بر اعتبار فتوای فقیه نیز، دلالت دارد و نتیجه لزوم مراجعه غیر متخصص، به فقیه متخصص استنباط احکام شرعی و اعتبار نظر وی در حق مراجعه کننده است.

روایات

روایات فراوانی وجود دارد که تقلید را بر کسانی که به مقام فقاها نرسیده‌اند، واجب دانسته و شیعیان را ملزم به رعایت احکام شرعی از راه عمل به فتوا و نظر فقیهان شیعه کرده است. اکنون برخی از آن روایات را بررسی می‌کنیم.

امام ابو محمد عسکری علیه‌السلام می‌فرماید:

فأما من كان من الفقهاء صائناً لنفسه، حافظاً لدينه، مخالفاً على هواه، مطيعاً لأمر مولاه، فللعوام أن يقلدوه؛^{۵۲}

از میان فقیهان هر کسی که خود را از گناهان حفظ کند، دین خود را پاس دارد و با هوای نفس خود مخالفت نماید و پیرو دستور مولای خود (خداوند) باشد بر مردم واجب است که از او تقلید کنند.

در این حدیث ضمن بیان واجب بودن تقلید مردم از فقیهان، شروطی را برای مرجع تقلید آورده است که پس از احراز برخورداری وی از شروط یاد شده در روایت مکلف باید از او پیروی کند.

در مکاتبه حمیری، حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌فرماید:

و أمّا الحوادث الواقعة فارجعوا فيها إلى رواة أحاديثنا، فإنهم حجتى عليكم و أنا حجة الله عليهم؛^{۵۳} در وقایع و رویدادها به اشخاصی که راوی احادیث ما هستند (علوم ما را فرا گرفته‌اند تا به دیگران برسانند) مراجعه کنید، زیرا آنها از سوی من بر شما حجتند و من نیز بر حجت پرودگارم بر آنها.

از آنجا که برای بسیاری از موضوعات نوپیدا و جدید، حکم منصوص وجود ندارد، به ناچار باید حکم آنها از راه اجتهاد به دست آید^{۵۴} و کسی که توانایی اجتهاد ندارد، برای عمل کردن به احکام موضوعات جدید، باید به فقیهی که با نصب عام امام زمان علیه‌السلام به عنوان حجت آن حضرت معرفی شده است، مراجعه کنند.

اینگونه روایات، افزون بر آنکه بر حجت بودن روایات دلالت می‌کنند، بر حجت بودن فتوا نیز دلالت دارند.^{۵۵} امّا تعبیر «روایت کنندگان» به جای فقیهان در روایت یاد

شده، بدان جهت است که فقیهان شیعه با اجتناب از قیاس، استحسان و اجتهاد به رأی و لزوم استناد فتوای خود به روایات در حقیقت راویان حدیثند.^{۵۶}

در حدیثی دیگر آمده است: احمد بن حاتم بن ماهویه و برادرش، در نامه‌ای به امام ابوالحسن ثالث (امام هادی علیه‌السلام) نوشته‌اند که معلم و معارف دین خود را از چه کسی بگیریم؟ حضرت در پاسخ فرمود:

فاصمدوا فی دینکما علی کلّ مسنّ فی حبّتا و کلّ کثیر القدم فی امرنا، فانّهما کافوکما- إن شاء الله؛^{۵۷}

اعتماد و رجوع شما در امر دینتان به کسانی باشد که عمر خود را در محبت ما سپری کرده و در احیای معارف ما از سابقه دیرینی برخوردارند، پس به درستی که آن دو صفت (در هر کسی جمع بشود) شما را کفایت می‌کند- اگر خدا بخواهد.

این روایت دو شرط برای مرجع فتوا، بیان کرده است: ۱. عمر خود را در راه محبت اهل بیت علیهم‌السلام سپری کرده باشد؛ ۲. در راه احیای امر امامان معصوم علیهم‌السلام پیشینه دیرینی داشته باشد.

قَدَم در لغت عرب به معنای پیشی گرفتن و دیرپنگی در کار است.^{۵۸} با توجه به معنای لغوی قدم، به کارگیری آن در این روایت برای تفهیم این نکته است که مقلد باید از کسی پیروی کند که سابقه بیشتری در فهم معارف شیعه داشته باشد. به ویژه آنکه کلمه قدم مضاف الیه برای «کثیر» واقع شده است که بیانگر طولانی بودن سابقه و کثرت کار در معارف علوی است. و اگر «قَدَم»، به معنای گام باشد نیز معنای روایت این است که باید از کسی پیروی کرد که در راه احیای معارف اهل بیت علیه‌السلام، قدم‌های بسیاری برداشته باشد.

منظور از «امرنا= امر ما» همان معارف و فقه اهل بیت علیهم السلام است. روایات دیگری با مفهوم روایات فوق وجود دارد که امامان معصوم علیهم السلام در آن روایات شیعیان خود را به افراد خاصی مانند عمری و فرزندش، برید بن معاویه عجلی، زراره، محمّد بن مسلم، ابان بن تغلب، معاذ بن جبل، یونس بن عبدالرحمان، زکریا بن آدم و... ارجاع داده‌اند و به آنان اجازه صدور فتوای برای مردم صادر کرده‌اند.^{۵۹}

اینگونه روایات بر جواز فتوا دادن و نیز جواز تقلید و پیروی از مجتهد دلالت دارند.^{۶۰}

آخوند خراسانی رحمه الله می‌گوید:

به دلیل اختلاف مضمون‌ها و تعدّد سندهای این روایات، ادّعای یقین به صدور برخی از آنان بعید نیست و این روایات دلیلی قاطع بر جواز تقلید در احکام علمی است.^{۶۱}

حکم فطرت

از دلایلی که برای جواز تقلید ذکر کرده‌اند، حکم فطرت است؛ زیرا انسان به حکم فطرت، همواره در پی کسب دانش و به دست آوردن علّت هر چیزی است؛ چنانکه تمایل دارد وظیفه شرعی خود را با اجتهاد تشخیص دهد و به آن عمل نماید. اکنون اگر نتواند حکم شرعی خود را به دست آورد، همان فطرت به او حکم می‌کند تا به عالم و متخصص احکام شرعی رجوع کند و وظیفه شرعی خود را به انجام برساند. این مطلب، گرایشی ارتکازی است که خداوند سرشت تمام آدمیان را با آن سرشته است^{۶۲} و برگشت دلالت سیره عقلا بر جواز تقلید، نیز به همین ارتکاز عقلایی است.

سیره متشرّعه

از دلایل جواز تقلید، سیره عملی شیعیان متشرّع در طول تاریخ پیدایش شیعه است؛ چنانکه از زمان امیر المؤمنین علیه‌السلام شیعیان به عالمان دین مراجعه می‌کردند و از آنان احکام شرعی را می‌پرسیدند و آنان نیز فتوا می‌دادند و هیچ کس شیعیان را از استفتا و عمل به آن نهی نکرده است. ائمه هدی علیهم‌السلام نیز نه تنها از این روش نهی نکرده‌اند، بلکه آن را تأیید کرده و به حق دانسته‌اند و مخالفت با این روش، مخالفت با روش شناخته شده شیعیان است.^{۶۳}

حکم عقل

از جمله دلایل تقلید، حکم عقل است که آن را به دو گونه می‌توان بیان کرد:

الف) انسان یا مدنی بالطبع است^{۶۴} یا مدنی بالجبر.^{۶۵} در هر صورت، مدنی بودن و مدنی ماندن او اقتضا می‌کند در نیازهایی که به تنهایی توان رفع آنها را ندارد به متخصص و خیره مراجعه کند.

علاّمه طباطبایی رحمه‌الله می‌گوید: *پژوه‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

امروز علوم و فنون از لحاظ کمی و کیفی توسعه پیدا کرده است و روز به روز در رشته‌های مختلف تخصص‌های گوناگون پدید می‌آید و محال است که انسان به تنهایی بتواند در همه شئون زندگی خود به طور مستقل عمل کند و از هیچ کس کمک نگیرد و از هیچ خبره‌ای تبعیت و تقلید ننماید. به همین سبب کارهای گوناگون زندگی میان افراد جامعه تقسیم شده است و هر فردی در شغل اختصاصی خود به کاوش می‌پردازد و برای دستیابی به افق‌های تازه و روشن‌تر می‌کوشد؛ ولی در دیگر تخصص‌ها و نیازمندی‌ها به ناچار به خبرگان و متخصصان دیگر مراجعه و

به نظر آنان اعتماد، و از آنان پیروی می‌کند.

در حقیقت تقلید از خبره و متخصص، اعتماد به دلیل اجمالی است؛ بدین صورت که اگر انسان بتواند در هر رشته و فنی اجتهاد کند، وظیفه‌اش اجتهاد است؛ ولی چون انسان نمی‌تواند در همه رشته‌ها و علوم اجتهاد کند، چاره‌ای ندارد جز آنکه در آنچه نمی‌داند، تقلید کند و کسی که ادعا کند تقلید نمی‌کند، خود را فریب داده است.^{۶۶}

عمل به احکام شرعی در حوزه‌های مختلف (فردی، خانوادگی و اجتماعی) از این حقیقت مستثنا نیست؛ یعنی اگر کسی به تنهایی نمی‌تواند وظیفه شرعی خود را استنباط کند، باید به متخصص آن مراجعه کند تا پس از آشنایی به وظیفه شرعی خود، آن را انجام دهد.

ب) هر مکلفی به علم اجمالی می‌داند که خداوند برای او تکلیف‌هایی قرار داده است و او وظیفه دارد آنها را انجام دهد و عمل نکردن به آن تکلیف برای او عذاب الهی در پی دارد و از سوی دیگر، به جهت موانعی که پیش روی خود می‌بیند احساس می‌کند که توان آشنایی با آن تکالیف را از راه اجتهاد ندارد و عمل به احتیاط نیز برای او دشوار است؛ در این صورت، عقل به او دستور می‌دهد که برای انجام حکم خدا باید از متخصص و مرجع تقلید پیروی کند. بنابراین، هر چند مقلد از مجتهد در احکام الهی تقلید می‌کند؛ ولی اصل رجوع مقلد به مرجع تقلید به حکم عقل است. به عبارت دیگر، اصل جواز تقلید، تقلیدی نیست، بلکه حکمی عقلی و نوعی اجتهاد است^{۶۷} و انسان با اندکی تأمل، آن حکم عقل را درک می‌کند.

همچنین اگر کسی هرگونه عملی را خودسرانه انجام دهد، افزون بر آنکه به تکلیف شرعی خود عمل نکرده و غضب الهی را دور نمی‌کند، از نظر خردمندان شایسته

سرزنش است، چنانکه اگر کسی بیمار شود و آگاهی به پزشکی نداشته باشد در عین حال بخواهد خودسرانه خودش را درمان کند نه تنها آن درمان مفید نخواهد بود، بلکه چه بسا به مرگ او بینجامد و خردمندان نیز جامعه او را بر این کار سرزنش و ملامت خواهند کرد که چرا جاهلانه به درمان خود پرداخته و به پزشک مراجعه نکرده است. بنابراین، به حکم عقل، انسان مسلمان نمی‌تواند خودسرانه آنچه به خیال خود حکم شرعی می‌پندارد انجام دهد، بلکه باید به متخصص و خبره در احکام شرعی رجوع کند.

اجماع

برخی اجماع را دلیل جواز رجوع عامی به فقیه دانسته‌اند. آنان گفته‌اند که عالمان دینی به اتفاق در همه عصرها و شهرها اجازه داده‌اند که توده مردم به عالمان دینی مراجعه کنند و طبق فتوای آنان عمل نمایند و کسی از آنان آن عمل را نهی و انکار نکرده است و اجماع اهل هر عصری حجت است؛^{۶۸} ولی ممکن است مدرک اجماع‌کنندگان بر جواز تقید، آیات و یا روایات باشد. از این رو، اجماع یاد شده مدرکی بوده و نمی‌تواند معتبر باشد و می‌توان گفت که برگشت این اجماع به سایر دلائل جواز تقلید است و دلیلی مستقل به شمار نمی‌آید.

شرایط مفتی و مقلد

روشن گردید که غیر فقیه برای عمل به احکام شرعی، می‌تواند از فقیه و متخصص استنباط احکام شرعی تقلید کند. اکنون کلام در این است که برای هر یک از مفتی و مقلد شرایطی قرار داده شده است؛ از این رو کسی که قصد فتوا دادن دارد باید آن شرایط را در خود ایجاد کند و کسی که می‌خواهد تقلید کند نیز از یکسو باید بداند که مفتی مورد نظر او از شرایط لازم برخوردار است و به اصطلاح جامع الشرایط

فتواست، از سوی دیگر خود وی نیز شرایط جواز تقلید را دارد.

الف) شرایط رجوع مقلد به مفتی

فقیهان برای مفتی (کسی که فتوا می‌دهد)، شرایطی را لازم دانسته‌اند و کسی که می‌خواهد از مجتهدی پیروی کند، باید آن شرایط را در فتوادهنده احراز کرده و به آن علم پیدا کند. شرط‌هایی که از آیات قرآن به دست می‌آید به شرح زیر است:

۱. علم و فقاہت: از آیات به دست می‌آید که فرد عامی باید از کسی پیروی کند که دارای علم و آگاهی باشد؛ چنانکه در آیه نفر برای فتوادهنده، تفقه در دین لازم شمرده شده است: *لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ* و در آیه سؤال از اهل الذکر نیز مقلدان را به کسانی که اهل ذکر و اجتهاد باشند ارجاع داده است: *فَأَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ...^{۶۹}* و به طور کلی در قرآن مجید هدایت‌یافتگان پیرو، متوقف بر آگاهی و علم هدایت‌گر دانسته شده است؛ چنانچه در سوره مریم آمده است:

يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا^{۷۰} ای پدر! دانشی برای من آمده که برای تو نیامده است. بنابراین، از من پیروی کن، تا تو را به راه راست هدایت کنم.

۲. هدایت‌یافتگی و هدایت‌گری: از قرآن مجید به دست می‌آید که مقلد باید از کسی پیروی کند که هدایت‌یافته و هدایت‌گر باشد؛ زیرا کسی که گمراه است و هدایت‌یافته نیست، نه تنها نمی‌تواند هدایت‌گر دیگران باشد، بلکه سبب گمراهی انسان‌ها نیز می‌گردد؛ چنانکه جهنمیان دلیل گمراهی خود را پیروی از رؤسا و بزرگان گمراه خود می‌دانند.

خداوند در سوره مبارکه انعام پس از یادآوری نام بسیاری از انبیاء این مطلب را

به صورت قطعی بیان می‌کند که پیامبران از آن‌رو که هدایت یافته‌اند شایسته هدایت‌گری و پیروی‌اند: **أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدِهِ** ^{۷۱} آنها کسانی‌اند که خداوند هدایتشان کرده؛ پس به هدایت آنان اقتدا کن. و متقابلاً مشرکان بدان سبب سرزنش شده‌اند که از پدران نادان و گمراه خود پیروی می‌کرده‌اند: **أُولَؤْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ** ^{۷۲} و یا از پدران بی‌خرد و گمراه خود پیروی می‌کرده‌اند: **...أُولَؤْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ** ^{۷۳} در حالی که ملاک پیروی کردن از هر کسی، هدایت‌گر بودن اوست: **أُولَؤْ جِئْتُمْ بِأَهْدَى مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ** ^{۷۴}

در سوره یونس ^{۷۵} خداوند پیروی از کسی را که هدایت‌گر به حق است، سزواتر دانسته است و سیاق آیه بیانگر این است که حکم یاد شده، حکمی عقلی و عقلایی است:

أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ؛ آیا کسی که به سوی حق هدایت می‌کند، برای پیروی شایسته‌تر است، یا آن کس که خود هدایت نمی‌شود مگر هدایتش کنند؟! *پیروی از هدایت‌گرایان*

۳. **اعلمیّت**: فقیهان افزون بر اجتهاد مطلق ^{۷۶} برای جواز پیروی مقلد از مجتهد، شرط **اعلمیّت** را نیز اعتبار کرده‌اند. آنان پیروی از اعلم را واجب دانسته‌اند ^{۷۷} و در دوران امر میان پیروی از عالم اورع و اعلم ورع، تقلید اعلم را متعین می‌دانند؛ زیرا فتوا از علم به واقع استفاده می‌شود نه ورع، ^{۷۸} و مهم‌تر برای مکلف، دستیابی به فتوا برای عمل به آن است. روشن است که فقیه هر چه عالم‌تر باشد، فتوایش به واقع نزدیک‌تر است، افزون بر این، آنچه بر مرجع تقلید لازم است برخورداری وی از ملکه بازدارنده گناه است و آن با تحصیل ورع به دست می‌آید؛ اما اورع و پارسا تر بودن مرجع تقید برای

تقلید ضرورتی ندارد؛ ولی صفت اعلمیت در صدور فتوا و نزدیک تر بودن آن به واقع نقش اساسی دارد. از این رو، مورد دَوْران امر میان تقلید اعلم یا عالم از موارد دوران تعیین و تخییر و شک در اعتبار فتوای عالم است که حکم می شود به تعیین فتوای اعلم و معتبر نبودن فتوای عالم.^{۷۹}

از آیات قرآن نیز برمی آید که تقلید اعلم بر عالم پیشی دارد؛ چنانکه خداوند به مسلمانان دستور داده که دیدگاه های مختلف را بشنوند و از بهترین آنها پیروی کنند:

فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ ^{۸۰} پس بشارت بده بندگان مرا، آنان که به سخن ها گوش می دهند و بهترین آن را پیروی می کنند.

بر این اساس برخی گفته اند: بهترین قول آن است که در رسیدن به حق، صایب تر و به واقع نزدیک تر باشد.^{۸۱} روشن است که فتوای اعلم به حق نزدیک تر است تا فتوای عالم و کم ترین چیزی که از حکم عقل و سیره عقلا به دست می آید، پیروی از فتوای اعلم است.^{۸۲}

حتی اگر اعلم فتوا دهد بر جایز بودن تقلید از غیر اعلم،^{۸۳} باز هم فتوای او اعتبار ندارد؛ زیرا با وجود نهی قرآن از پیروی اعلم فتوای فقیه بر جواز پیروی غیر اعلم، معتبر نخواهد بود.

همچنین از آیاتی که خداوند را با صفت «اعلم» یاد کرده و در مقام تعلیل است، می توان برای واجب بودن پیروی از اعلم استفاده کرد؛ چنانکه خداوند خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله حکمی عقلی بیان کرده است مبنی بر اینکه از بیشتر مردم پیروی نکن که اگر از آنان پیروی کنی تو را گمراه می کنند؛ چون آنان از گمان

پیروی می‌کنند:

وَإِنْ تُطِيعُوا أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ...^{۸۴}
سپس در آیه بعد، این حکم عقلی را به عالم‌تر بودن خداوند تعلیل و امضا کرده
است:

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ^{۸۵} تعلیل یاد شده^{۸۶}
بیان کننده این است که اعلم از توانایی بیشتری برای دستیابی به حکم واقعی
برخوردار است؛ از این رو، ملاک پذیرش حکم، در اعلم بیشتر است تا غیر اعلم.

اگر گفته شود که اعلم به عنوان افعال تفضیل در مورد خدا معنا ندارد؛ زیرا دیگران
با خدا قابل قیاس نیستند، از این رو هر جا کلمه اعلم در مورد خدا به کار رفته است
به معنای عالم است.

جواب این است که چنانچه علامه طباطبایی رحمه‌الله آورده است: به کارگیری واژه
اعلم در مورد خداوند، دارای دو احتمال است، اگر مراد از علم الهی در آیه حقیقت
علم به گمراهان و هدایت‌یافتگان باشد، در این صورت، اعلم معنای وصفی دارد و
معنای آیه این است که خداوند به گمراهان و هدایت‌یافتگان عالم است.

اما اگر مراد از علم در آیه، مطلق علم است، اعم از اینکه صفت ذاتی باشد، چنانچه در
خداوند است و یا علمی که خداوند آن را به دیگران عطا کرده است، در این صورت،
اعلم معنای افعال تفضیل دارد و معنای آیه این است که خدا نسبت به دیگران، از
هدایت‌یافتگان و گمراهان، عالم‌تر است.^{۸۷} مرحوم طوسی رحمه‌الله نیز، چنین توجیه
کرده است: خداوند از جمیع جهات بر اشیاء محدود است، از این رو خداوند از دیگران
اعلم است.^{۸۸}

برخی به اطلاق آیه سؤال از اهل ذکر برای جواز پیروی کردن از غیر اعلم استدلال کرده‌اند:^{۸۹} فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ بدین صورت که جواز پیروی کردن از اهل ذکر در آیه یاد شده مقید به اعلم نشده است، بلکه عالم را نیز شامل می‌شود؛ زیرا عالم نیز از اهل ذکر است؛ ولی اشکال این استدلال این است که پیروی از عالم با وجود اعلم، از موارد دَوْران امر میان تعیین و تخییر است که به دَوْران امر میان تقلید از اعلم که اعتبار قطعی دارد (مقطع الحجیة) و تقلید از غیر اعلم که اعتبارش مشکوک است (مشکوک الحجیة) باز می‌گردد و شک در اعتبار، مساوی است با معتبر نبودن.

توضیح آنکه اگر پیروی از عالم و اعلم از باب دَوْران امر میان تعیین و تخییر باشد، عقل حکم می‌کند که باید از اعلم پیروی شود؛ زیرا در پیروی اعلم، زیانی متوجه پیروی کننده نیست، بر خلاف آنکه پیروی کننده مخیر باشد میان پیروی از عالم و یا اعلم. در این صورت، بر فرض پیروی از اعلم، احتمال می‌رود که وظیفه واقعی، پیروی از اعلم و پیروی کننده تخلف کرده باشد. بنابراین، پیروی کننده از عالم از زیان در امان نیست.

برخی گفته‌اند: در دَوْران امر میان پیروی از اعلم یا عالم، وظیفه، پیروی از اعلم است؛ زیرا پیروی از اعلم قدر متیقن از پیروی درست است و تمسک به اطلاق آیه ذکر برای اعتبار بخشیدن به فتوای عالم تمسک به عام در شبهه مصداقیه است.^{۹۰}

ذکر این نکته لازم است که اگر در مواردی فتوای اعلم و عالم، مختلف باشد؛ ولی فتوای عالم، مطابق احتیاط باشد، مقلد می‌تواند از غیر اعلم نیز پیروی کند؛ زیرا فتوای او کمتر از خود احتیاط نیست و این امر نیز ثابت شده است که اعتبار طُرُق و امارت، منافاتی با حُسن احتیاط ندارد. در عین حال توجه به این مطلب لازم است



که اگر مقلد به امید درک واقع و عمل به احتیاط به فتوای غیر اعلم مراجعه کند. نمی‌تواند فتوای غیر اعلم را به خدا نسبت دهد.^{۹۱}

۴. حیات: یکی از شرطهایی که بیشتر فقیهان برای فتوا دهنده ذکر کرده‌اند زنده بودن است و میان آنان در جایز بودن و جایز نبودن تقلید از مجتهد مرده سه نظر وجود دارد:

الف) مشهور فقیهان به نحو مطلق پیروی از مجتهد مرده را جایز نمی‌دانند.^{۹۲}

ب) برخی از آنان پیروی از مجتهد مرده را به نحو مطلق جایز می‌دانند؛ مانند اخباریان و میرزای قمی رحمه‌الله.^{۹۳}

ج) برخی تفضیل داده و تقلید ابتدایی از مجتهد مرده را جایز ندانسته‌اند؛ ولی باقی ماندن بر تقلید از مجتهد مرده را جایز دانسته‌اند.^{۹۴}

بر این اساس، کسی که تازه به حد بلوغ رسیده باشد، نمی‌تواند از مجتهد مرده پیروی کند.

دلایل جواز تقلید از مجتهد مرده

اطلاق آیات

۱. آنانی که تقلید ابتدایی از مجتهد مرده را جایز می‌شمارند به اطلاق آیاتی که بر جواز تقلید اقامه شده است، استدلال کرده‌اند.^{۹۵} آنان بر این باورند که آیه نفر و آیه ذکر، همچنان که شامل جواز تقلید از مجتهد زنده می‌شود، شامل جواز تقلید ابتدایی از مجتهد مرده نیز می‌گردد؛ به عبارت دیگر، آیاتی که پیروی از مجتهد را جایز می‌شمارند، افزون بر معتبر دانستن فتوای مجتهد زنده، بر اعتبار فتوای مجتهد مرده

نیز دلالت دارند و نتیجه آن به ناچار تخییر است.

استدلال به اطلاق آیات یاد شده برای جواز تقلید ابتدایی درست نیست؛ زیرا:

۱-۱. آیات یاد شده در مقام بیان جایز بودن و جایز نبودن پیروی از مجتهد مرده نیست و از آن انصراف دارد^{۹۶} و از این حیث، اطلاق ثابت نمی‌شود.

۱-۲. عناوین موجود در آیات ظهور در فعلیت دارد؛ یعنی اینکه جمله *وَلْيُنذِرُوا*^{۹۷} و نیز کلمه *...أَهْلَ الذِّكْرِ...*^{۹۸} ظهور دارد در مجتهد زنده که بالفعل، منذر و اهل ذکر است و اما مجتهد مرده، بالفعل، منذر و اهل ذکر نیست. بنابراین، ادعای اطلاق آیات و در نتیجه تخییر مقلد در پیروی از مجتهد زنده و مجتهد مرده درست نیست.

۱-۳. بر فرض پذیرش اطلاق آیات، نمی‌توان به آنها برای اعتبار فتوای مجتهد مرده استدلال کرد؛ زیرا مجتهدان چه زنده و چه مرده در مسائل شرعی با یکدیگر اختلاف نظر دارند و چه بسا فتاوی آنان با یکدیگر معارض است و اطلاقات شامل متعارضان نمی‌شود.^{۹۹} به عبارت دیگر، اطلاق آیات با مانع تعارض رو به روست و اعتبار ندارد.

سیره عقلا

۱. دلیل دیگر بر جواز تقلید ابتدایی از مجتهد مرده سیره عقلا است. با این توضیح که عقلا در مسئله پیروی از عالم، میان مجتهد زنده و مجتهد مرده فرق نمی‌گذارند؛ ولی این باور نیز درست نیست؛ زیرا کمترین چیزی که از سیره عقلا به دست می‌آید این است که مفتی زنده باشد و سیره عقلا، مجتهد مرده را شامل نمی‌شود. اگر دلالت سیره عقلا تمام باشد، تنها مورد تساوی مجتهد مرده و زنده از حیث علم را در برمی‌گیرد و یا موردی را شامل می‌شود که مجتهد مرده، از زنده اعلم باشد.

شامل شدن سیره نسبت به موارد یاد شده نیز متوقف بر این است که شارع آن را امضا کرده و یا از آن منع (ردع) نکرده باشد؛ مانند اینکه یکی از مصادیق این مسئله با فرض اختلاف در فتوا در حضور معصوم علیه‌السلام پیش آمده باشد؛ یعنی مکلفی از مجتهد مرده تقلید ابتدایی کرده و با وجود عالم زنده و مساوی بودن وی با مجتهد مرده از حیث علم و یا اعلم بودن مجتهد مرده، امام معصوم علیه‌السلام، تقلید از مجتهد مرده را امضا کرده باشد، در حالی که چنین تصویری درست نیست؛ زیرا با وجود دسترسی به معصوم علیه‌السلام برای رفع اختلاف، پیروی از دیگران درست نیست^{۱۰۰} و فتوای آنان اعتبار ندارد.

استصحاب

۳. برخی از فقیهان با استصحاب اعتبار فتوای مجتهد مرده، فتوای او را در حق دیگران معتبر دانسته‌اند؛ بدین صورت که در زمان حیات مجتهدی، فتوای او معتبر بوده است و با استصحاب اعتبار فتوای او در زمان بعد از حیاتش، آن فتوا در حق دیگران معتبر می‌شود؛ ولی حق این است که استصحاب نیز نمی‌تواند فتوای مجتهد مرده را در حق مکلف متأخر از عصر مجتهد مرده، معتبر گرداند و تقلید ابتدایی را درست کند؛ زیرا با توجه به اینکه کمترین چیزی از سیره عقلا به دست می‌آید، پیروی از مجتهد زنده است، معتبر نبودن فتوای مجتهد مرده برای مکلف متأخر از عصر مجتهد مرده، یقینی است نه مشکوک تا با استصحاب، اعتبار آن ثابت شود.^{۱۰۱}

باقی ماندن بر تقلید از مجتهد مرده

تا اینجا روشن شد که دلیل‌هایی که پیروی از مجتهد را جایز می‌دانند، شامل تقلید ابتدایی از مجتهد را جایز می‌دانند، شامل تقلید ابتدایی از مجتهد مرده نمی‌شود و اما اطلاق آیات و جواز تقلید، همان‌گونه که شامل پیروی از مجتهد زنده می‌شوند شامل

باقی ماندن بر تقلید از مجتهد مرده نیز می‌شوند؛ زیرا آیه نفر اقتضا می‌کند عمل بر طبق انذارِ مُنذر زنده واجب است؛ ولی به این اختصاص ندارد که پس از انذار و نیز در حال عملِ مقلد، باید زنده باشد، بلکه مهم این است که مقلد در حال حیات از منذر و فقیه، تقلید کرده باشد و پس از مرگ وی نیز می‌تواند آن تقلید را ادامه دهد. همچنین آیه سؤال دلالت دارد بر وجوب سؤال از اهل ذکر، ولی دلالت ندارد که پس از سؤال و در عین عمل مقلد باید، اهل ذکر زنده باشد.^{۱۰۲}

بنابراین، حق این است که میان تقلید ابتدایی از مجتهد مرده و باقی ماندن بر تقلید از مجتهد مرده باید فرق گذاشت؛ به گونه‌ای که در اولی تقلید جایز نیست و در دومی تقلید جایز است؛ زیرا دلیل‌هایی که پیروی کردن از مجتهد را جایز می‌شمارند، از باقی ماندن بر تقلید از مجتهد مرده منع نمی‌کنند.

یادآوری این نکته حایز اهمیت است که میان معتقدان به جواز تقلید از مجتهد مرده در صورت مطابقت کردن و مطابقت نکردن فتوای مجتهد مرده با فتوای مجتهد زنده و نیز در صورت عمل کردن مقلد به فتوای مجتهد مرده در زمان حیات وی و عمل نکردن به آن، اختلاف نظر وجود دارد.

راه‌های تشخیص شرایط مفتی

مقلد وقتی می‌تواند از مجتهد پیروی کند که از راه‌های معتبری، مانند معاشرت با عالمان، اخبار متواتر، شهادت دو نفر عادل و کثرت قراین، به وجود آن شرطها در مجتهد علم پیدا کند.^{۱۰۳}

اگر اشکال شود که چگونه یک نفر عامی می‌تواند مجتهد جامع شرایط را شناسایی کند؟ پاسخ این است که همانگونه که مردم هر شهری می‌توانند عالم‌ترین فرد را در

تجارت، صنایع، و ... تشخیص دهند، فرد دارای شروط فتوا را نیز می‌توانند شناسایی کنند.^{۱۰۴}

برخی بر این باورند که لازم نیست مقلد علم به اجتهاد مجتهد پیدا کند، بلکه اگر گمان کند که شخصی اهل ذکر، اجتهاد و ورع است کفایت می‌کند و باید از او پیروی کند؛ مانند آنکه مشاهده کند کسی در رأس امور دینی قرار گرفته است و فتوا می‌دهد و مردم نیز از او پیروی و یا از او استفتاء می‌کنند و او را بزرگ می‌دارند، چنانکه خداوند به طور مطلق امر فرموده است که به اهل ذکر مراجعه کنید:

فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ^{۱۰۵} در آیه یاد شده قید نشده است که مکلف باید در صورت علم داشتن به اجتهاد و ورع مجتهدی، از او پیروی کند.^{۱۰۶}

این استدلال ناتمام است؛ زیرا: اولاً، فرد عامی در پیروی کردن از مجتهد نباید به این اکتفا کند که مردم از کسی پیروی می‌کنند و یا آنکه او را زاهد باتقوا می‌دانند، بلکه باید بداند که او مجتهد و با تقواست؛ زیرا گاه می‌شود که ائصاف فردی به اجتهاد و ورع بر خودش و یا بر مردم مشتبه می‌شود. ثانیاً، آیه سؤال، اطلاق ندارد که هم شامل صورت گمان به فقاہت و هم شامل صورت علم به اجتهاد بشود، بلکه آیه ذکر، ظهور دارد در اینکه مراجعه کننده باید اهل ذکر و فقاہت را بشناسد و از آنها پیروی کند. ثالثاً، بر فرض پذیرش اطلاق آیه، باید اهل ذکر در آیه را به کسی که حائز شروط فتوا باشد و مقلد هم آن را بداند، تخصیص زد،^{۱۰۷} یعنی معنای آیه چنین است: سؤال کنید از کسی که می‌دانید از اهل ذکر است؛ زیرا همه فقیهان بر این مطلب اتفاق دارند که پیروی کردن از کسی که جامع شرایط فتوا نیست، جایزست.

شرایط مقلد

به نظر فقیهان چنانکه برای فتوا دهنده شرایطی لازم است، برای مقلد و پیرو نیز شرایطی لازم است؛ برخی از آن شرایط، شرایط عام تکلیف است و برخی دیگر شرایط خاص موضوع تقلید.

۱. بلوغ

مقلد باید بالغ باشد. از این رو تقلید کودک، هر چند ممیز باشد بر مبنای تمرینی بودن کارهای کودک، معتبر نیست؛ اما بر اساس اینکه کارهای کودک ممیز، شرعی باشد، تقلید در حق وی مستقر می‌شود.^{۱۰۸} این مطلب حقی است؛ زیرا بیشتر فقیهان بر این باورند که کارهای کودکی که ممیز است و تشخیص می‌دهد، درست است. روشن است که درستی کار متوقف است بر اینکه کار مطابق شرع باشد و مطابقت با شرع از سه راه اجتهاد، احتیاط و تقلید تحقق می‌یابد. بر این اساس، اگر کودک ممیز اجتهاد، یا احتیاط نمی‌کند، تقلید او درست است.

۲. عقل

مقلد باید در حال پیروی، عاقل باشد. از این رو، تقلید مجنون (در حال دیوانگی) معتبر نیست؛ ولی اگر در حال عقل، پیروی کند، سپس دیوانه گردد، تقلید در حق وی مستقر می‌شود.^{۱۰۹}

از احادیث فراوان، به دست می‌آید که تکلیف از کودک و دیوانه برداشته شده است؛ مانند حدیث مشهور رفع قلم.^{۱۱۰} هر چند الفاظ آن متفاوت است:

إِنَّ الْقَلَمَ رَفَعَ عَنْ ثَلَاثَةٍ: عَنْ الصَّبِيِّ حَتَّى يَحْتَلِمَ وَ عَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يَفِيْقَ وَ عَنِ

النائم حتى يستيقظ.

به درستی که قلم تکلیف از سه نفر برداشته است: از کودک تا وقتی بالغ گردد، از دیوانه تا وقتی که سر عقل آید، و از انسان خوابیده تا وقتی که بیدار شود.

۳. ایمان و اسلام

برخی برای جواز تقلید، ایمان را برای پیروی کننده، شرط دانسته‌اند^{۱۱۱} و برخی اسلام را شرط دانسته‌اند؛ مانند بلوغ و عقل که از شرایط عام تکلیف عبادی‌اند،^{۱۱۲} حال آنکه اسلام و ایمان شرط درستی انجام تکلیف است، و شرط توجه تکلیف به انسان نیست؛ زیرا بر اساس عمومات قرآن^{۱۱۳} و نظر فقیهان،^{۱۱۴} کافران به فروع دین، مانند اصول دین مکلفند.

۴. آگاهی نداشتن مقلد

یکی از شرایط پیروی کننده، آگاهی نداشتن وی نسبت به حکم شرعی است. از این‌رو، کسی که مجتهد و متمکن از استنباط حکم شرعی باشد، نمی‌تواند از کسی دیگر پیروی کند. چنانچه پرسش از اهل ذکر در آیه،^{۱۱۵} مشروط به علم نداشتن سؤال کننده شده است:^{۱۱۶} **فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ** حق این است که استدلال به این آیه، برای جایز نبودن پیروی مجتهدی از مجتهد دیگر، درست نیست. چنانکه فقیهان نیز در مواردی که مجتهدی دانایی بالفعل ندارد،^{۱۱۷} یا دانایی‌اش ناقص است^{۱۱۸} و یا آنکه در برابر نیاز فعلی‌اش مجال استنباط ندارد^{۱۱۹} معتقد به جواز تقلید وی از مجتهد دیگر شده‌اند و اهل ذکر در آیه شریفه، یا کسانی را شامل می‌شود که بالفعل به احکام شرعی عالمند و یا کسانی را شامل می‌شود که مجال استنباط برای رفع نیاز فعلی خودشان دارند.

تقلید از چند متخصص

بدون شک اگر فقیهی باشد که در همه علوم و ابواب مربوط به فقه اعلم باشد، تقلید از وی جایز، بلکه واجب است، حال اگر اعلم به صورت یاد شده پیدا نشد. تقلید از فقیهان دو صورت کلی دارد؛ یکی آنکه فقیهان در دانش استنباط، مساوی باشند و دوم آنکه هر یک از آنان در بخشی از احکام، اعلم باشند. به تعبیر دیگر، آنان در اعلمیت متفاوت باشند و به نوعی تجزی در اعمیت، رخ داده باشد.

۱. صورت تساوی در صورت داشتن استنباط

اگر فقیهان در دانش استنباط مساوی باشند، همان‌گونه که مقلد در پیروی از هر یک مخیر است،^{۱۲۰} نیز اختیار دارد که هر کدام در بخشی از احکام پیروی نماید،^{۱۲۱} هر چند آنان از نظر فتوا مخالف یکدیگر باشند؛ زیرا دلیل اعتبار فتوا، فتوای همه فقیهان مساوی در دانش را به طور یکسان، معتبر کرده است. بر این اساس، مقلد در انجام هر یک از آن فتواها معذور است.

۱-۱. بر اساس آیه شریفه **إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ**^{۱۲۲} تقوا و پارسایی ملاک تقدم است. از این رو، در میان فقیهان مساوی در دانش، هر که پارسا تر باشد، بر دیگران تقدم دارد و مقلد باید از وی پیروی نماید.^{۱۲۳}

۱-۲. اگر دو فقیه در اجزای یکدیگر اختلاف فتوا داشته باشند، نمی‌توان در آن عمل از آن دو، تقلید کرد؛^{۱۲۴} زیرا صحت و فساد هر جزئی از مرکب، در صحت و فساد دیگر اجزا تأثیر دارد. برای نمونه، اگر مقلد در نماز از دو فقیه پیروی کند که یکی تسبیحات اربعه را یک بار و دیگری سه بار واجب می‌داند و نیز یکی از آن دو بر خلاف دیگری، قرائت سوره را در نماز واجب نمی‌داند، حال اگر مقلد در نماز، قرائت



سوره را ترک کند و تسبیحات اربعه را یک بار بخواند، از نظر هر دو مرجع تقلید، نمازش باطل است؛ زیرا یکی نماز بدون سوره را باطل می‌داند و دیگری نمازی را که سه بار تسبیحات اربعه نداشته باشد، باطل می‌داند و مقلد آن دو هم قرائت سوره را ترک کرده و هم تسبیحات اربعه را یک بار خوانده است.

۱-۳. در مواردی که فقیهان اتفاق در فتوا دارند، مقلد می‌تواند از جمیع آنان تقلید کند؛ زیرا دلایل حجیت و اعتبار فتوا، صرف فتوا را معتبر کرده است، چه آن فتوا از سوی یک و یا چند نفر بیان شده باشد و این مانند جایی است که ادله حجیت خبر، تنها خبر دارای حکم معین را معتبر می‌کند، حال چه آن خبر را جمعی از راویان نقل کنند، یا یک نفر و می‌توان گفت که آیه نفر^{۱۲۵} و آیه سؤال^{۱۲۶} بر اعتبار تقلید از جمع معین، دلالت دارد.^{۱۲۷}

۱-۴. در صورت تردید در شناخت تفصیلی اعلم فقیهان، اگر مقلد به گمان و یا احتمال اعلم را شناسایی کند، موظف است که از او پیروی کند؛ زیرا در دوران امر میان تقلید از کسی که احتمال اعلم بودن او را می‌دهد و مخیر بودن او در تقلید از فقیهی که در دانش است و یا تقلید از جمیع آنان، عقل او را به پیروی از کسی که احتمال داناتر بودن او را می‌دهد، موظف می‌سازد و فتوای دیگران را برای او معتبر نمی‌داند.^{۱۲۸}

۲. صورت تفاوت در اعلمیت

اگر همه فقیهان، مجتهد مطلق هستند؛ ولی هر یک از آنان به دلیل ملازمت و سر و کار داشتن با واقعیات و موضوعات عرفی، یا تحقیق و تدریس، در بخشی از احکام شرعی تخصص بیشتری یافته است؛ مقلد باید از هر کدام در همان بخش که اعلم است تقلید نماید.

برای نمونه، اگر دو فقیه باشند که اعلمیت آنان در عبادات متفاوت باشد، مانند اینکه در یکی احکام نماز و دیگری در احکام حج آگاه‌تر باشد، در این صورت، مقلد موظف است در احکام نماز از کسی که اعلم در احکام نماز است و در احکام حج از کسی که اعلم در احکام حج است تقلید نماید.

همچنین با توجه به پیچیدگی‌های معارف اقتصادی در عصر جدید، به ویژه موضوعاتی مانند بانک، تجارت بین‌الملل، پول، سرمایه‌گذاری اقتصادی و ... ممکن است فقیهان در استنباط احکام اقتصادی توانمندی متفاوتی داشته باشند، به ناچار مقلد در هر بخشی از احکام اقتصادی، باید از اعلم در همان بخش تقلید نماید.

تقسیم تقلید از فقیهان را، (در صورت تفاوت اعلمیت در بخش‌های مختلف فقه) برخی واجب،^{۱۲۹} برخی احتیاط واجب^{۱۳۰} و برخی قوی‌ترین نظر دانسته‌اند.^{۱۳۱}

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پی نوشت‌ها:

۱. ابن فارس، معجم مقاییس اللغه، ج ۵، ص ۱۹، «قلد»
۲. همان؛ ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۱، ص ۳۶۶، «قلد»: الزبیدی، تاج العروس، ج ۵، ص ۲۰۵، «قلد» و الطریحی، مجمع البحرین، ج ۲، ص ۵۴۰.
۳. الفیومی، مصباح المنیر، ص ۵۱۲-۵۱۳؛ ابن منظور، لسان العرب، ج ۳، ص ۳۶۷، «قلد».
۴. الفیومی، مصباح المنیر، ص ۵۱۲.
۵. الجوهری، الصحاح، ج ۲، ص ۵۲۷، «قلد».
۶. جامعه پذیردی در برابر اصطلاح «socialization» آمده است.
۷. سیاوش گلابی، اصول و مبانی جامعه‌شناسی، ص ۱۴۳-۱۴۴.
۸. علی آقابخشی و مینو افشاری راد، فرهنگ علوم سیاسی، ص ۸۰.
۹. اتوکالین برگ، روانشناسی اجتماعی، ص ۴۹۴.
۱۰. الطبرسی، مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۶۳؛ المقدس اردبیلی، زبده البیان، ص ۳۹۵ و دکتر احمد فتح الله، معجم الفاظ فقه الجعفری، ص ۱۲۲.
۱۱. علامه حلی، منتهی المطلب، (چاپ قدیم)، ج ۲، ص ۶۷۹؛ علامه الحلی، تذکره الفقها، (چاپ قدیم)، ج ۱، ص ۳۲۸؛ المحقق الاردبیلی، مجمع الفائدة و البرهان، ج ۶، ص ۲۰۹؛ الفاضل الهندی، کشف اللثام، ج ۵، ص ۵۴.
۱۲. مائده: ۲.
۱۳. الطبرسی، تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، ص ۴۷۰.

۱۴. شیخ محمد تقی، هدایة المسترشدين، ج ۱، ص ۷۰؛ محمد حسين اصفهانی، الفصول الغرويه، ص ۴۱۱؛ محمد طاهر آل الشيخ رازی، بداية الوصول، ج ۹، ص ۳۰۹.

۱۵. محمد كاظم خراسانی، كفاية الاصول، ص ۴۷۲؛ فاطمه محجوب، الموسوعة الذهبية، ج ۱۰، ص ۲۴۱.

۱۶. محمد تقی بروجردي، نهاية الافكار، ج ۴، ق ۲، ص ۲۳۸؛ التنقيح (كتاب الاجتهاد و التقليد)، ج ۱، ص ۷۸؛ سيد ابوالقاسم موسوی خويي، مصباح الاصول، ج ۳، ص ۴۴۷-۴۴۸؛ سيد كاظم يزدي، عروة الوثقى، ج ۱، ص ۱۴.

۱۷. سيد محمد سعيد حكيم، مصباح المنهاج، التقليد، ص ۲۱.

۱۸. طوسی، العده فی اصول الفقه، ج ۱، ص ۴۶ ط ق؛ حسن بن زين الدين العاملي، معالم الدين، ص ۲۴۲.

۱۹. سيد محمد حسين الاصفهانی، نهاية الدرايه، ج ۳، ص ۴۶۰؛ سيد محسن حكيم، مستمسك العروة الوثقى، ج ۱، ص ۹۹؛ سيد ابوالقاسم موسوی خويي، مصباح الاصول، ج ۳، ص ۴۴۷.

۲۰. ميرزا ابوالقاسم قمی، قوانين الاصول، ج ۲، ص ۱۵۴.

۲۱. سيد ابوالقاسم موسوی خويي، مصباح الاصول، ج ۳، ص ۴۴۷.

۲۲. ميرزا علی تبريزی، التنقيح (كتاب الاجتهاد و التقليد)، ج ۱، ص ۷۸.

۲۳. علی مشکینی، مصطلحات الفقه، ص ۱۵۷؛ علامه حلی، الرساله السعديه، ص ۹؛ طريحي، مجمع البحرين، ج ۳، ص ۵۴۱.

۲۴. توبه: ۱۲۲.

۲۵. طبرسی، مجمع البيان، ج ۵، ص ۱۴۳.

۲۶. سيد رضا صدر، الاجتهاد و التقليد، ص ۷۶.

۲۷. میرزا علی تبریزی، التنقیح (کتاب الاجتهاد و التقليد)، ج ۱، ص ۸۵-۸۶.

۲۸. حر عاملی، وسائل الشیعه، (آل البيت)، ج ۲۷، «باب ۴ از ابواب صفات القاضی»، ج ۱، ص ۲۰ و ص ۱۳۱، باب ۱۰، ح ۲۰، نیز باب ۱۱، ح ۹، ص ۱۴۰ و نیز باب ۷، ح ۱-۲، ص ۶۲.

۲۹. همان، باب ۴، ص ۲۰، ح ۱.

۳۰. ضیاء الدین عراقی، مقالات الاصول، ج ۲، ص ۵۰۳؛ میرزا علی تبریزی، التنقیح (الاجتهاد و التقليد)، ج ۱، ص ۸۵-۸۶.

۳۱. سید ابوالقاسم موسوی خویی، مصباح الاصول، ج ۳، ص ۴۴۷.

۳۲. سید محمد حسین اصفهانی، نهاية الدرايه، ج ۳، ص ۴۶۰.

۳۳. محمد کاظم خراسانی، کفاية الاصول، ص ۴۷۲.

۳۴. آمدی، الاحکام، ج ۴، ص ۲۲۵؛ سید محسن حکیم، مستمسک العروة الوثقی، ج ۱، ص ۴۶؛ سید رضا صدر، الاجتهاد و التقليد، ص ۴۱۳.

۳۵. الانصاری، فرائد الاصول، ج ۱، ص ۵۷۳؛ ابن ابی جمهور، الاقطاب الفقهیه، ص ۱۶۳.

۳۶. یوسف البحرانی، الحدائق الناضرة، ج ۶، ص ۴۰۵؛ السید البکری الدمیاطی، اغانة الطالبین، ج ۲، ص ۷۰؛ کرکی، رسائل کرکی، ج ۳، ص ۱۷۵؛ المقدس اردبیلی، زبدة البیان، ص ۳۴۳.

۳۷. محمد حسین اصفهانی، الفصول الغرویه، ص ۴۲۲؛ سید رضا صدر، الاجتهاد و التقليد، ص ۷۱.

۳۸. محقق حلّی، معارج الاصول، ص ۱۹۸؛ علامه حلّی، الرسالة السعديه، ص ۱۷.

۳۹. توبه: ۱۲۲.

۴۰. فقه در عرف به یادگیری احکام شرعی اختصاص دارد و تفقه دارد و تفقه به معنای تعلّم و یادگیری فقه است و معنای دیگر فقه، فهمیدن معانی مستنبط است و از این روست که به خداوند، فقیه اطلاق نمی‌شود.

- (ر. ک: طبرسی، مجمع البیان، ج ۵، ص ۱۴۳)
۴۱. محمد تقی بروجردی، نهاية الافکار، ج ۴، قسم دوم، ص ۲۴۴.
۴۲. امام خمینی، الرسائل، ج ۲، ص ۱۳۵ - ۱۴۰؛ میرزا علی تبریزی، التنقیح (کتاب الاجتهاد و التقليد)، ج ۱، ص ۸۵ - ۸۶.
۴۳. سید ابوالقاسم موسوی خویی، مصباح الاصول، ج ۳، ص ۴۴۹.
۴۴. علامه حلی، مبادئ الاصول، ص ۲۴۷.
۴۵. نحل: ۴۳؛ انبیاء: ۷.
۴۶. محقق حلی، معارج الاصول، ص ۱۹۸.
۴۷. نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۲۶۸ - ۲۸۳.
۴۸. سید ابوالقاسم موسوی خویی، مصباح الاصول، ج ۳، ص ۴۴۹.
۴۹. همان.
۵۰. اعراف: ۳.
۵۱. طبرسی، مجمع البیان، ج ۸، ص ۲۳۸؛ الفیض الکاشانی، تفسیر صافی، ج ۴، ص ۲۳۵؛ الطباطبائی، المیزان، ج ۱۷، ص ۳۱.
۵۲. تفسیر الامام العسکری علیه السلام، ص ۳۰۰؛ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۳۱.
۵۳. حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۴۰.
۵۴. میرزا علی تبریزی، التنقیح (کتاب الاجتهاد و التقليد)، ج ۱، ص ۹۳.
۵۵. محمد تقی بروجردی، نهاية الافکار، ج ۴، قسم دوم، ص ۲۴۴ - ۲۴۵.

۵۶. میرزا علی تبریزی، التنقیح (کتاب الاجتهاد و التقليد)، ج ۱، ص ۹۳.

۵۷. حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۵.

۵۸. خلیل، کتاب العین، ج ۵، ص ۱۲۲؛ حسن عمید، فرهنگ عمید، ص ۵۹۳، «قدم».

۵۹. حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۷، باب ۱۱، ص ۱۳۶-۱۵۳.

۶۰. محمد تقی بروجردی، نهاية الافکار، ج ۴، ص ۲۴۴، ق ۲؛ میرزا علی تبریزی، التنقیح (کتاب الاجتهاد و التقليد)، ج ۱، ص ۹۳-۹۴.

۶۱. محمد کاظم خراسانی، کفایة الاصول، ص ۴۷۳.

۶۲. محمد کاظم خراسانی، کفایة الاصول، ص ۴۷۲؛ محمد تقی بروجردی، نهاية الافکار، ج ۴، قسم ۲، ص ۲۴۱.

۶۳. طوسی، العده فی اصول الفقه، ج ۳، ص ۱۱۵-۱۱۶، ط ق.

۶۴. یعنی به صورت طبیعی به اجتماع گرایش دارد و نیاز به اجتماع را در درون خود احساس می کند.

۶۵. یعنی نیازهای فکری و عملی انسان فراوان است؛ ولی توان او در برآوردن آنها محدود است. از این رو، به ناچار برای رفع نیازمندی هایش به جامعه روی آورده است.

۶۶. طباطبایی، المیزان، ج ۱، ص ۲۱۱-۲۱۲.

۶۷. سید محمد حسین الاصفهانی، نهاية الدرايه، ج ۳، ص ۴۷۰؛ میرزا علی تبریزی، التنقیح (کتاب الاجتهاد و التقليد)، ج ۱، ص ۸۲-۹-۸۳.

۶۸. محقق حلی، معارج الاصول، ص ۱۹۷.

۶۹. نحل: ۴۳؛ انبیاء: ۷.

۷۰. مریم: ۴۳.
۷۱. انعام: ۹۰؛ یس: ۲۱.
۷۲. مائده: ۱۰۴.
۷۳. بقره: ۱۷۰.
۷۴. زخرف: ۲۴.
۷۵. یونس: ۳۵.
۷۶. السيد المرتضى، الذریعه الى اصول الشریعه، ج ۲، ص ۷۷۹-۸۰۱؛ کاشف الغطاء، کشف الغطاء، ج ۱، ص ۴۱-۴۳؛ حسن بن زیدالدين العامل، معالم الدين، ص ۲۴۵.
۷۷. حسن بن زین الدين العامل، معالم الدين، ص ۲۴۶؛ سيد ابوالقاسم موسوی خویی، مصباح الاصول، ج ۳، ص ۴۵۱؛ آمدی، الاحکام، ج ۴، ص ۲۳۷؛ تفسیر قرطبی، ج ۲، ص ۲۱۲.
۷۸. محقق حلی، معارج الاصول، ص ۲۰۱؛ معالم الاصول، ص ۲۴۶؛ محمد تقی بروجردی، نهاية الافکار، ج ۴، ص ۲۴۸-۲۵۴، ق ۲.
۷۹. محمد حسین اصفهانی، الفصول الغریبه، ص ۴۱۷؛ ضیاء الدين عراقی، مقالات الوصول، ج ۲، ص ۵۰۸؛ سيد ابوالقاسم موسوی خویی، مصباح الاصول، ج ۳، ص ۴۵۱.
۸۰. زمزم: ۱۷-۱۸.
۸۱. طبرسی، مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۹۱؛ طباطبائی، المیزان، ج ۱۷، ص ۲۵۰.
۸۲. میرزا علی تبریزی، التنقیح (کتاب الاجتهاد و التقليد)، ج ۱، ص ۱۴۲.
۸۳. سيد ابوالقاسم موسوی خویی، مصباح الاصول، ج ۳، ص ۴۵۱-۴۵۲.



۸۴. انعام: ۱۱۶.

۸۵. انعام: ۱۱۷.

۸۶. المیزان، ج ۷، ص ۳۳۱.

۸۷. همان.

۸۸. طبرسی، مجمع البیان، ج ۴، ص ۱۴۵-۱۴۶.

۸۹. سید ابوالقاسم موسوی خویی، مصباح الاصول، ج ۳، ص ۴۵۵.

۹۰. امام خمینی، تهذیب الاصول، ج ۳، ص ۱۸۹.

۹۱. میرزا علی تبریزی، التنقیح (کتاب الاجتهاد و التقليد)، ج ۱، ص ۱۴۲.

۹۲. سید ابوالقاسم موسوی خویی، مصباح الاصول، ج ۳، ص ۴۵۶.

۹۳. میرزا علی تبریزی، التنقیح (کتاب الاجتهاد و التقليد)، ج ۱، ص ۹۶-۹۷.

۹۴. همان، ص ۱۱۱؛ مستمسک العروه، ج ۱، ص ۲۲-۲۳؛ امام خمینی، الرسائل، ج ۲، ص ۱۵۹.

۱۰۰. میرزا علی تبریزی، التنقیح (کتاب الاجتهاد و التقليد)، ج ۱، ص ۹۶-۹۷.

۱۰۱. سید محمد تقی الحکیم، الاصول العامه، ص ۶۵۱.

۱۰۲. توبه: ۱۲۲.

۱۰۳. نحل: ۴۳؛ انبیاء: ۷.

۱۰۴. سید محمد تقی الحکیم، الاصول العامه، ص ۶۵۱-۶۵۲؛ التنقیح (کتاب الاجتهاد و التقليد)، ج ۱، ص

۹۹-۱۰۰، ۱۰۴-۱۰۵.

۱۰۵. سید محمد تقی الحکیم، الاصول العامه، ص ۶۵۳.
۱۰۶. السید الخوئی، کتاب الاجتهاد و التقليد، ص ۱۰۸-۱۱۰.
۱۰۷. همان، ص ۱۰۹-۱۱۰.
۱۰۸. معالم الاصول، ص ۲۴۴.
۱۰۹. السید المرتضی، الذریعه الی اصول الشریعه، ج ۲، ص ۸۰۱.
۱۱۰. نحل: ۴۳.
۱۱۱. معالم الاصول، ص ۲۴۵.
۱۱۲. السید المرتضی، الذریعه الی اصول الشریعه، ج ۲، ص ۸۰۰-۸۰۱؛ معالم الاصول، ص ۲۴۵.
۱۱۳. محمد حسین اصفهانی، الفصول الغریبه، ص ۴۱۷.
۱۱۴. همانجا.
۱۱۵. الصدوق، الخصال: ص ۹۳؛ النعمان المغربی، دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۴۵۶؛ حر عاملی، وسائل الشیعه (آل البيت)، ج ۱، ص ۲۰.
۱۱۶. محمد حسین اصفهانی، الفصول الغریبه، ص ۱۴۷.
۱۱۷. سید سابق، فقه السنه، ج ۱، ص ۶۳۹.

۱۱۸. عمومات قرآن که تکلیف را بیان می کند بر دو گونه است: در برخی از عمومات اثبات تکلیف شده است؛ مانند **وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ** (آل عمران: ۹۷) یا ایها الناس اتقوا که شامل هر بالغ عاقلی می شود، چه آنکه کافر باشد و چه مسلمان و اصل در این آیات، مقید نبودن تکلیف به مسلمان است و در برخی از عمومات قرآن، به مشرکان به جهت ترک فروع دین، وعده عذاب داده است؛ چنانچه در سوره فصلت آیه های ۴۱، ۶ و ۷ آمده است: **وَوَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ**



كَافِرُونَ و در سوره مدثر آیه های ۴۳-۴۴ به هنگام سؤال از کافران مجرم، که چه چیزی شما را در دوزخ قرار داد؟ پاسخ آنان را ترک نماز و عدم اطعام مساکین دانسته است: قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ وَلَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمَسْكِينِ این آیات نیز بیانگر آن است که کافران مانند مسلمانان مکلف به فروغند.

۱۱۹. حسین بن جمال الدین محمد الخوانساری، مشارق الشموس، ج ۱، ص ۱۶۴؛ المقدس اردبیلی، زیدة البيان، ص ۱۹۹؛ یوسف البحرانی، الحدائق الناظرة، ج ۳، ص ۳۹.

۱۲۰. نحل: ۴۳؛ انبیاء: ۲۱.

۱۲۱. محمد صادقی، تبصرة الفقهاء، ج ۱، ص ۱۴.

۱۲۲. میبیدی، کشف الاسرار، ج ۱، ص ۴۵۴؛ تفسیر قرطبی، ج ۲، ص ۲۱۴.

۱۲۳. وهبه الزحیلی، تفسیر المنیر، ج ۱۴، ص ۱۴۸؛ عبدالله بن قدامه، روضة الناظر، ج ۲، ص ۳۷۵.

۱۲۴. میبیدی، کشف الاسرار، ج ۱، ص ۴۵۴؛ محمد صادقی، تبصرة الفقهاء، ج ۱، ص ۱۴.

۱۲۵. احمد التراقی، مستند الشیعه، ج ۱۷، ص ۴۶؛ سید کاظم یزدی، عروة الوثقی، ج ۱، ص ۲۹.

۱۲۶. سید کاظم یزدی، عروة الوثقی، ج ۱، ص ۲۹؛ سید محسن حکیم، مستمسک العروة الوثقی، ج ۱، ص ۶۱.

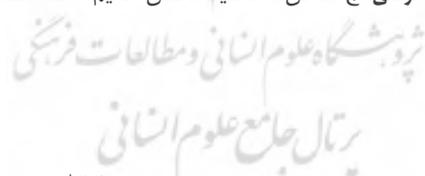
۱۲۷. حجرات: ۱۳.

۱۲۸. سید محسن حکیم، مستمسک العروة الوثقی، ج ۱، ص ۳۱؛ سید کاظم یزدی، عروة الوثقی، ج ۱، ص ۲۹.

۱۲۹. آیت الله خوئی، الاجتهاد و التقليد، ص ۳۰۶؛ تحریر العروة الوثقی، ج ۲، ص ۲۱.

۱۳۰. نحل: ۴۳؛ انبیاء: ۷.

۱۳۱. توبه: ۱۲۲.



۱۳۲. سید محسن حکیم ، مستمسک العروة الوثقی، ج ۱، ص ۱۳.

۱۳۳. همان، ص ۳۹.

۱۳۴. آیه الله خوئی، الاجتهاد و التقليد، ج ۱، ص ۳۸.

۱۳۵. سید کاظم یزدی، عروة الوثقی، ج ۱، ص ۳۸.

۱۳۶. سید محسن حکیم ، مستمسک العروة الوثقی، ج ۱، ص ۷۵.



منابع:

۱. آقابخشى، على، فرهنگ علوم سياسى، تهران: اطلاعات علمى ايران، ۱۳۷۶ ش.
۲. آمدى، الاحكام، به كوشش سيد جمىلى، بيروت: دارالكتاب العربى، ۱۴۰۶ ق.
۳. ابن ابى جمهور، الاقطاب الفقهيه، به كوشش محمد الحسون، قم: مكتبه النجفى، ۱۴۱۰ ق.
۴. ابن فارس، معجم مقاييس اللغه، به كوشش عبدالسلام محمد، قم: دفتر تبليغات حوزه علميه، ۱۴۰۴ ق.
۵. ابن منظور، لسان العرب، قم، الاذب الحوزه، ۱۴۰۵.
۶. احمد النراقى، مستند الشيعه، قم: آل البيت لاحياء التراث، ۱۴۱۵ ق.
۷. اصفهانى، محمد حسين، الفصول الغرويه، قم: داراحياء العلوم الاسلاميه، ۱۴۰۴.
۸. اصفهانى، محمد حسين، نهايه الدرايه، قم: موسسه آل البيت لاحياء التراث، ۱۴۰۸.
۹. امام خمينى، الرسائل، به كوشش تهرانى، اسماعيليان، ۱۳۸۵ ق.
۱۰. امام خمينى، بحث تقريرات، تهذيب الاصول، السبحانى، قم: دارالفكر، ۱۴۱۰ ق.
۱۱. الانصارى، فرائد الاصول، به كوشش گروهى از محققان، قم: مجمع الفكر الاسلامى، ۱۴۱۹ ق.
۱۲. بروجردى، محمد تقى، نهايه الافكار، قم: نشر اسلامى، ۱۴۰۵.
۱۳. تفسير الامام العسكرى، به كوشش ابطحى، قم: مدرسه امام مهدي، ۱۴۰۹ ق.

- ۱۴.التنقیح (کتاب الاجتهاد و التقليد)، میرزا علی تبریزی، قم: انصاریان، ۱۴۱۷ ق.
- ۱۵.الجوهري، الصحاح، به کوشش عبدالغفور العطارى، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۴۰۷.
- ۱۶.حسن بن زین الدین العاملى، معالم الدين، قم: نشر اسلامى، ۱۴۰۶.
- ۱۷.حسین بن جمال الدین محمد الخوانسارى، مشارق الشموس، آل البيت، لاهياء التراث.
- ۱۸.حکیم، سید محسن، مستمسک العروة الوثقى، قم: مکتبه النجفی، ۱۴۰۴ق.
- ۱۹.حکیم، سید محمد تقى، الاصول العامه، آل البيت: للطباعه و النشر، ۱۹۷۹م.
- ۲۰.حکیم، سید محمد سعید، مصباح المنهاج، ۱۴۱۵.
- ۲۱.الخراسانى، محمد کاظم، کفایة الاصول، قم: آل البيت، لاهياء التراث، ۱۴۱۷ق.
- ۲۲.خلیل، العین، به کوشش المحزونى و دیگران، دارالهجره، ۱۴۰۹.
- ۲۳.الزبيدى، تاج العروس، به کوشش کوچه باغى، تهران: اعلمى، ۱۴۰۴ ق.
- ۲۴.السيد البكرى، اعانة الطالبين، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۸.
- ۲۵.السيد المرتضى، الذريعة الى اصول الشريعة، به کوشش گرجى، تهران: دانشگاه، ۱۳۴۰ ش.
- ۲۶.سید سابق، فقه السنه، بیروت: دارالکتاب العربى.
- ۲۷.شیخ محمد تقى، هداية المسترشدين، .

۲۸. صادقی، محمد، تبصره الفقها، قم: فرهنگ اسلامی، اسماعیلیان، ۱۴۱۲ ق.

۲۹. صدر، سید رضا، الاجتهاد و التقليد، به اهتمام سید باقر خسروشاهی، قم: دفتر تبلیغات حوزه علمیه، چاپ دوم، ۱۴۲۰ ق.

۳۰. الصدوق، الخصال، به کوشش غفاری، قم: نشر اسلامی، ۱۴۱۶ ق.

۳۱. ضیاء الدین عراقی، مقالات الاصول، به کوشش محمودی و حکیم، قم: مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۲۰ ق.

۳۲. طباطبایی، المیزان، بیروت، اعلمی، ۱۳۹۳.

۳۳. الطبرسی، تفسیر جوامع الجامع، بیروت: دارالاضواء، ۱۴۰۵.

۳۴. الطبرسی، مجمع البیان، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۰۶ ق.

۳۵. الطریحی، مجمع البحرين، به کوشش محمود عادل و احمد حسینی، تهران: فرهنگ اسلامی، ۱۴۰۸ ق.

۳۶. طوسی، العده فی اصول الفقه، به کوشش محمد مهدی نجف، آل البيت للطباعة و النشر.

۳۷. عاملی، حر، وسائل الشیعه، به کوشش ربانی شیرازی، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.

۳۸. عبدالله بن قدامه، روضه الناضر، به کوشش عبدالعزیز عبدالرحمن، ریاض: جامعه الامام محمد بن سعود، ۱۳۹۹ ق.

۳۹. علامه حلی، الرساله السعديه، به کوشش عبدالحسین بقال، قم: کتابخانه نجفی، ۱۴۱۰ ق.

۴۰. علامه حلی، تذکره الفقهاء، (چاپ قدیم)، المكتبة المرتضوية.
۴۱. علامه حلی، مبادئ الاصول، به کوشش بقال، الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ ق.
۴۲. علامه حلی، منتهی المطلب، (چاپ قدیم)، ج ۲.
۴۳. الفاضل الهندی، كشف اللثام، قم: نشر اسلامي، ۱۴۱۶ ق.
۴۴. فتح الله، احمد، معجم الفاظ فقه الجعفری، مطابع المدوخل، الدمام، چاپ اول، ۱۴۱۵.
۴۵. الفيومي، مصباح المنير، قم: دارالهجرة، ۱۴۵ ق.
۴۶. قمی، میرزا ابوالقاسم، قوانين الاصول، سنگی.
۴۷. کاشانی، فیض، تفسیر صافی، نشر اعلمی، ۱۴۰۲ ق.
۴۸. کاشف الغطاء، كشف الغطاء، اصفهان: مهدي.
۴۹. کرکی، رسائل کرکی، به کوشش محمد الحسون، قم: مکتبه النجفی، ۱۴۰۹ ق.
۵۰. کلاین برگ، روانشناسی اجتماعی، ترجمه کاردان، اهران: نشر اندیشه، ۱۳۵۳ ش.
۵۱. گلابی، سیاوش، اصول و مبانی جامعه شناسی، نشر میترا، ۱۳۸۵.
۵۲. محجوب، فاطمه، الموسوعة الذهبية، قاهره: دارالغد العربی.
۵۳. المحقق الاردبیلی، مجمع الفائدة و البرهان، به کوشش عراقی و دیگران، قم: انتشارات اسلامي، ۱۴۱۶ ق.
۵۴. محقق حلی، معارج الاصول، به کوشش رضوی، مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۳ ق.

۵۵. محمد طاهر آل الشيخ رازی، بداية الوصول، به كوشش محمد عبدالحكيم اسرة ال شيخ رازی، ۱۴۲۵.

۵۶. مشكینی، علی، مصطلحات الفقه، قم: الهادی، ۱۳۷۹ ض.

۵۷. المغربي، النعمان، دعائم الاسلام، به كوشش فيضى، قاهره: دارالمعارف، ۱۳۸۳ ق.

۵۸. المقدس اردبیلی، زبده البيان، به كوشش بهیودی، تهران: المكتبة المرتضويه.

۵۹. میبدی، كشف الاسرار، به كوشش حكمت، تهران: اميركبير، ۱۳۶۱ ش.

۶۰. عنوری، مستدرک الوسائل، بيروت: آل البيت لاحياء التراث، ۱۴۰۸ ق.

۶۱. وهبه الزحیلی، تفسير المنیر، دارالفكر المعاصر، ۱۴۱۱ ق.

۶۲. یزدی، سيد محمد كاظم، عروة الوثقى، قم، دارالتفسیر، اسماعيلیان، ۱۴۱۹ ق.

۶۳. يوسف البحرانی، الحدائق الناضرة، به كوشش آخوندی، قم: نشر اسلامي، ۱۳۶۳ ش.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی